

بسوس یا اردشیر چهارم هخامنشی

روزبه زرین کوب

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

نعمت‌اله علی محمدی*

دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۰۲/۱۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۰۷/۳۰

چکیده

پادشاهان هخامنشی بر بزرگ‌ترین امپراطوری عصر باستان حکمرانی می‌کردند و برای برقراری امنیت داخلی و هم‌چنین حفظ مرزها و ثغور آن نیاز به امرا و والیانی داشتند تا آنان را در این امر مهم یاری دهند. به‌طور معمول این امرا و حاکمان از میان طایفه یا خاندان هخامنشی انتخاب می‌شدند. از جمله این مقامات، بسوس بود که از طرف شاه هخامنشی به مرزدار و والی‌گری باختر منصوب شد. با حمله اسکندر به شرق، شهریان باختر، شاه هخامنشی (داریوش سوم) را از سمت خود برکنار کرد و به قتل رساند و پادشاهی خود را اعلام کرد. پادشاهی او به‌سبب بی‌ثباتی ساختار سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی و هم‌چنین به‌دلیل سوءاستفاده از اعتماد اطرافیان، تکیه‌کردن بیش‌ازحد به سپاه، برخورد خشن و نادرست با دوستان و زیردستان و عدم استفاده درست از موقعیت استراتژیک در جنگ، برای مدت‌زمان زیادی دوام نیاورد و عاقبت با خیانت همراهانش دستگیر و به‌دستور اسکندر در نزدیکی دامغان امروزی کشته شد. نوشتار حاضر بر آن است تا به بررسی تحولات اواخر عصر هخامنشی بپردازد و با طرح این سؤال که چه عوامل و انگیزه‌هایی موجب شد تا بسوس در مرحله‌ای به اوج قدرت برسد و بعد از مدتی دولت او سقوط کند، جایگاه او را در این دوره مورد بررسی قرار دهد. بررسی حاضر درصدد است با تکیه بر منابع، تحقیقات و پژوهش‌ها، ضمن بررسی تحولات این دوره، ابهامات و پیچیدگی‌های موجود را برطرف کند و پاسخی درست و بدون پیش‌داوری برای این مقوله ارائه دهد.

واژه‌های کلیدی: هخامنشیان، داریوش سوم، اسکندر، بسوس، باختر

مقدمه

بسوس یکی از شهربان‌های اواخر دوره هخامنشی است که از طرف داریوش سوم (کدمانوس) به شهربانی باختر منصوب شد و در زمان حمله اسکندر به ایران، فرماندهی سپاه شرق، متشکل از ایالاتی چون هند، مرگیانا، پارت، باختر و سغدیانا، را بر عهده داشت. او در کنار سپاه هخامنشی در جنگ‌های متعددی مانند گرانیک، ایسوس و گوگمل شرکت کرد.

داریوش سوم به سبب به کار نبرد نیروهای تحت فرمانش در زمان مناسب و نداشتن طرح استراتژیکی دقیق، در سه جنگ با اسکندر، جایگاه خود را در مقام شاه و سردار نظامی از دست داد و مقام و منزلتش در سپاه بزرگ هخامنشی از بین رفت، به طوری که فرماندهان ایالات و سرداران سپاه از ضعف و سستی مقام او استفاده کردند و هر کدام سودای شاهی را در سر پروراندند، از جمله آن‌ها می‌توان به بسوس، ساتی برزانس (ساتی برزن)، برازانت (Barsaente) و نبرزن (Nabarzanes) اشاره کرد. (Arrian, p. 98; Strabo, Vol. II, p. 252; Isidore; p. 34) این سرداران به جای کمک به داریوش و حمایت از او، درصد برآمدند تا موقعیت او را در ساختار حکومت بیش از پیش تضعیف کنند. بعد از نبرد ایسوس، بسوس شورایی تشکیل داد که خود مستقیماً ریاست آن را بر عهده داشت. با اعمال نفوذ او، شورا به این نتیجه رسید که داریوش سوم به سبب عدم اتخاذ سیاست درست در عرصه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و همچنین نداشتن طرح‌ها و نقشه‌های صحیح در جنگ‌ها و فرار بی‌موقع در آخرین جنگ با اسکندر، لیاقت شاهی و سروری بر شاهنشاهی ایران را ندارد و از این رو او را از پادشاهی خلع کرد. سردارانی چون بسوس و ساتی برزن بعد از شکست گوگمل، داریوش سوم را همراهی کردند، و چون به طرف اربیل، ماد و همدان و از آنجا به طرف شرق رهسپار شدند، دریافتند که عمر حکومت هخامنشی به پایان رسیده است. آن‌ها بعد از یک همراهی کوتاه، داریوش سوم را دستگیر کرده و به طرف باختر حرکت کردند. زمانی که بسوس دریافت اسکندر به دنبال اوست و عملاً دوران حکومت پادشاه هخامنشیان نیز با تصرف بابل، شوش، تخت جمشید (غار شدن خزاین سلطنتی) و همدان به سر آمده است، به همراه یاران خود، داریوش سوم را، که در این زمان از دیدگاه او و یارانش کارایی و لیاقت چندانی نداشت، با زدن چند زخم کاری، زخمی، در گردونه‌اش رها کردند و به طرف باختر گریختند. بسوس با رسیدن به باختر، پادشاهی خود را اعلام کرد و خود را اردشیر چهارم و بنا به روایت

دیگر، اردشیر پنجم نامید. (Badian, p. 327; Irwin, p. 433; Badian, p. 252; Arrian,) بعد از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، سرداران سپاه داریوش با قبول تابعیت توانستند جایگاه ویژه‌ای نزد اسکندر و بعدها سلوکیان به دست آورند. تابعیت آنان از اسکندر و پذیرش پیشنهاد صلح او، موجبات آسایش و عدم قتل و غارت را در مناطق تحت سلطه آنان فراهم آورد. از جمله افرادی که با اسکندر صلح کردند، می‌توان به آتروپاتن، والی آذربایجان، اشاره کرد. او با قبول تابعیت اسکندر، مانع از حمله وی به منطقه آذربایجان شد. بسوس هم شاید می‌توانست چنین سیاستی را در پیش گیرد؛ اما رویه دیگری را اتخاذ کرد و این امر موجب شد یارانش و حتی جان خود را در این راه از دست بدهد. حال باید پرسید، چرا بسوس در این برهه حساس که می‌توانست به راحتی به اهداف و آرزوهای دیرین خود، که همان پادشاهی بر قلمرو هخامنشی بود، دست یابد، راه سخت و بدون بازگشت را در پیش گرفت. یا این که، چه عوامل و انگیزه‌هایی موجب شد، بسوس در مرحله‌ای به اوج قدرت برسد و بعد از مدتی دولت او سقوط کند؟

این قضیه را با دو رویکرد می‌توان مورد بررسی قرار داد:

رویکرد اول: با به وجود آمدن خلأ سیاسی در ساختار حکومت هخامنشی و هم‌چنین وجود حامیان و سربازان و یاران وفادار و پیشینه قیام محلی در دوره داریوش اول هخامنشی، حکمران باختر احساس کرد که می‌تواند قدرت را در منطقه به دست آورد، و از طرفی، چون او از خاندان هخامنشی بود، خود را نسبت به سایرین برای سلطنت محق تر می‌دانست.

رویکرد دوم: بسوس با توجه به شناختی که از منطقه خود داشت، تصور می‌کرد که می‌تواند اسکندر و سربازانش را در منطقه به دام اندازد و ایشان را مغلوب کند و این غائله را فیصله دهد. ولی با بررسی منابع، درمی‌یابیم که هیچ‌یک از این موارد تحقق نیافت و بسوس راه سخت و بدون بازگشت را در پیش گرفت و همان طوری که خود به شاه هخامنشی، داریوش سوم، خیانت کرده بود، به او خیانت شد و عاقبت به طرزی فجیع کشته شد. با توجه به ماهیت موضوع، روش پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی است. ابتدا سعی شده که شرایط مکانی و زمانی این دوره از تاریخ ایران توصیف شود و سپس با تحلیل و تفسیر داده‌های تاریخی و استفاده از منابع دست‌اول و تحقیقات و پژوهش‌های جدید به بررسی زوایا، پیچیدگی‌ها و ابهامات آن پرداخته شود.

تاکنون تحقیقی جامع و مانع دربارهٔ بسوس و عملکرد او در مقام یکی از شهربان‌های هخامنشی در شرق این امپراتوری صورت نگرفته است؛ و از آنجایی که اطلاعات در این مورد به صورت پراکنده است و از طرفی هیچ اثری در جهت تشریح این دوره از تاریخ در ایران تألیف نشده است، بررسی آن می‌تواند به درک دلایل سقوط هخامنشیان کمک شایانی کند.

تنها منابعی که می‌توانند ما را در این حوزه راهنمایی کند، منابع یونانی و رومی مانند *تاریخ اسکندر*، اثر آریان؛ *تاریخ ژوستین*؛ *تاریخ تروگوس پمپوس*؛ جغرافیای استرابو؛ *اسکندر کبیر*، کنت کورثیوس؛ *حیات مردان نامی پلوتارک*؛ *کتابخانه‌های شرقی*، دیودور سیسیلی؛ *چاپارخانه‌های پارتی* ایزیدور خاراکسی؛ *تاریخ روم*، اثر آپیان، *تاریخ هرودت* و *تاریخ پولی‌بیوس* هستند که برخی از آن‌ها چندان قابل اعتماد نیستند و در استفاده از آن‌ها بایستی احتیاط لازم را به عمل آورد تا در نتیجه‌گیری‌ها، پژوهش به بیراهه نرود. البته در تمام منابع به این قضیه به‌طور گذرا توجه شده و برخی از آن‌ها فقط به ذکر داستان اسکندر پرداخته و به‌طور جدی این قضیه را تحلیل نکرده‌اند.

مباحثی چون شرح حال بسوس، جایگاه و نقش او در سپاه ایران، درگیری داریوش سوم با اسکندر و نقش بسوس، توطئهٔ بسوس، اعلام استقلال بسوس، درگیری با سپاه اسکندر، دستگیری بسوس، مرگ او، از جمله مباحثی هستند که نوشتار را در رسیدن به اهداف این پژوهش کمک می‌کنند. نوشتار حاضر بر آن است تا با بررسی منابع دست‌اول و تحقیق و تفحص در تحقیقات و پژوهش‌های جدید، ابهامات و پیچیدگی‌های این دوره از تاریخ ایران را مورد بررسی قرار دهد و با تحلیل منطقی و به‌دور از هرگونه جانبداری، زوایای ظهور و سقوط حکمران باختر (بسوس) را مورد ارزیابی قرار دهد.

جایگاه و نقش بسوس در سپاه ایران

در سپاه هخامنشیان، سواره‌نظام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و نیروهایی از تمام ایالات تحت تابعیت هخامنشیان مثل مصر، بابل، هند، باختر در آن حضور داشتند (Olbrycht, pp. 107-108). در دوران داریوش سوم نیز بخشی از این سواره‌نظام را باختری‌ها تشکیل می‌دادند. آریان در این مورد می‌نویسد: «سواره‌نظام هخامنشی را در نبرد گوگمل سوارکارانی از ترکمنستان، باختری‌ها، سغدی‌ها، داهه‌ها، پارتی‌ها، ماساگت‌ها، سکاها و کادوسی‌ها تشکیل می‌دادند که فرماندهی سواره‌نظام باختری‌ها با بسوس

بود» (Arrian, p. 98; Olbrycht, pp. 107-108; Bosworth, p.; Griffith, pp. 85-159) پیرنیا، همان، ج ۳، صص ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸) و در جای دیگر می‌نویسد: «باختر یکی از شهریان-های مهم مرزهای شرق هخامنشی بود که توسط مردان کوهپایه‌نشین هندی و آراخوسایی‌ها (آراخوزیایی) هدایت و رهبری می‌شد.» (Comeron, p. Arrian, p. 247) (8) این اقوام به سبب معاشرت با سکاها و قرار گرفتن در محیط گرم و خشک و بیابانی روحیه خشن توأم با سلحشوری داشتند. (Arrian, p. 24) اما در نبرد گوگمل، علی‌رغم نیروی زیاد داریوش در مقابل نیروهای اسکندر (Arrian, p. 247)، این سپاه به سبب عدم موضع‌گیری مناسب شکست خورد. در میدان جنگ، اسکندر زوبینی به طرف داریوش پرتاب کرد که سبب سرنگونی گردونه شاه شد و برخی گمان کردند که داریوش مورد هدف قرار گرفته است، از این رو انسجام سپاه داریوش از هم پاشید و هخامنشیان شکست خوردند. داریوش برای این که گرفتار و اسیر نشود، به همراه باقیمانده سپاهش به طرف اربیل و از آن جا به ماد و سپس همدان گریخت (Quintus Curtius, p. 108; Henry,) (pp. 106; Badian, p. 262).

توطئه و اعلام استقلال بسوس

داریوش بعد از فرار به همدان دریافت که اسکندر به دنبال اوست، به همراه بسوس و چند تن از خویشاوندان و فرماندهان سپاه به طرف کناره‌های دریای کاسپین حرکت کرد (tzahos, pp. 17-18; پیرنیا، همان، ج ۳، صص ۱۲۳۹-۱۲۴۴) تا در این محدوده بتواند با جمع‌آوری نیروی جدید و ساماندهی نیروهای قبلی به مقابله با سپاه مقدونی بپردازد. (پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۲۸۲) در این زمان تعدادی از سواره‌نظام باختری تحت فرمان بسوس و نیز برزانت و نبرزن و تعدادی از نیروهای اجیرشده یونانی تحت فرمان پاترون در رکاب او بودند (زرین‌کوب، ص ۲۳۰؛ Arrian, pp. 309-311; Quintus Curtius, p. 112). اسکندر برای دستیابی به داریوش و برای این که مانع حرکت او به شرق شود، با شتاب به دنبال او حرکت کرد. کنت کورثیوس در این مورد می‌نویسد: «بسوس به همراه سپاهش با درک موقعیت داریوش و یأس و ناامیدی او از آینده، سعی کرد نیروهای تحت فرمان خود را به سوی خود جلب کند و به آنان هشدار داد در این راه هیچ‌گونه موفقیتی با آنان یار نیست و بهتر آن است که داریوش را گرفته و به اسکندر تحویل دهند. برخی از سپاهیان با این نظر موافق نبودند، از جمله اینان یونانیان اجیرشده تحت فرمان پاترون

بودند که به این مسئله انتقاد کردند و اعلان داشتند، در این شرایط حساس، به هیچ وجه جایز نیست پادشاه را رها سازند.» (Quintus Curtius, p. 112) یونانیان تحت فرمان پاترون از دستور بسوس سرپیچی کردند و به عنوان اعتراض از سپاه جدا شده و به کوهستان‌های اطراف پناه بردند (پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۲۸۲-172). Quintus Curtius, pp. 172-1282. بسوس به سپاهیان‌ش گفت که خدایان در این زمان التفاتی به داریوش و پادشاهی او ندارند و عملاً پادشاهی هخامنشی به پایان رسیده است. (Quintus Curtius, p. 113) و در مقابل، اسکندر بخت و اقبال بیش‌تری دارد و خدایان به دشمنان داریوش بیش‌تر از او لطف و التفات دارند و به آن‌ها پیشنهاد کرد داریوش را اسیر کرده و به اسکندر تحویل دهند. بسوس قبل از این که توطئه خود را عملی کند (Lonsdale, p. 131) از داریوش خواست از مقام خود استعفا کند و او را به پادشاهی برگزیند تا بتواند هم کشور و هم او را از این برهه حساس نجات دهد. او پیشنهاد کرد، بعد از رهایی از دست اسکندر، به همراه داریوش به باختر رفته و با حمایت و پشتیبانی سکاها و سایر متحدانش مانع حرکت اسکندر شوند، ولی داریوش این پیشنهاد را نپذیرفت. عدم پذیرش این پیشنهاد موجب شد تا بسوس به همراه عده‌ای از دوستانش، شبانه وارد خیمه‌گاه داریوش شوند و او را دستگیر کنند، و برای این که دیگران از واقعه اطلاعی پیدا نکنند، او را با غل و زنجیر طلا مقید کردند و در گردونه‌ای چرکین قرار دادند (پیرنیا، ج ۲، ص ۱۲۸۲؛ Quintus Curtius, p. 115; Arrian, pp. 309-311; Stahl, p. 322) و روی آن را با پوست‌های کثیف پوشاندند تا سپاهیان طرفدار و حامی شاه او را نبینند (Quintus Curtius, p. 116). سواران باختری از گردونه محافظت می‌کردند و به هیچ کس اجازه داده نشد که به داریوش نزدیک شود (Stahl, p. 322; Arrian, pp. 309-311).

در مورد محلی که داریوش توسط نیروهای تحت فرمان بسوس بازداشت شد، بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد. برخی محل مذکور را حوالی شاهرود می‌دانند و برخی معتقدند این مکان در پنجاه مایلی شرق دامغان امروزی قرار داشته است. (بنگسون، ص ۳۲۳؛ Sykes, p. 17; Stahl, p. 323) بنابه روایت منابع و تحقیقات جدید، بسوس، شهربان باختر، به پشتیبانی سواران باختریایی که در ارتش شاه بودند، سرانجام شاه دستگیرشده را به قتل رساند و گردونه او را رها کرد و به طرف باختر گریخت (Lonsdale, pp. 65-51; Rwlinson, pp. 34-35; Weiskopf, pp. 174-175; Hernry,) (pp. 4-5; Irwin, p. 433; Badian, pp. 144-145; Arrian, p. 297). اسکندر با اطلاع از

شرح واقعه به سرعت خود را یک یا دوروزه به گردونه داریوش رساند؛ رسیدن او به گردونه شاه دقیقاً مصادف با احتضار شاه بود. چنان که کنت کورثیوس گزارش می‌دهد: یکی از سپاهیان اسکندر او را پیدا کرد و گفت که داریوش از اسکندر خواسته تا مواظب خانواده او باشد و انتقام او را از خائن بستاند (Quintus Curtius, p.117). با مرگ داریوش سوم، پادشاهی هخامنشی به پایان رسید و اسکندر خود را جانشین و از طرفی خونخواه داریوش اعلام کرد (Henry, p. 107) و حتی برادر شاه اوکسیاتریس (Oxathres) این ادعا را پذیرفت (Bosworth, p. 6; E. Badian, pp. 144-145) و از اسکندر حمایت کرد. اسکندر دستور داد جسد شاه متوفی با باروبنه‌اش به تخت جمشید فرستاده و با تشریفات خاص دفن شود (بنگسون، همان، ص ۳۲۳؛ پیرنیا، همان، ص ۱۲۸۳؛ Arrian, p. 299; tzahos, pp. 17-18).

درگیری با سپاه اسکندر

بعد از مرگ داریوش سوم، عملاً تمامی قلمرو ایران تحت سیادت اسکندر درآمد و او برای تعقیب بسوس شخصاً راهی شرق ایران شد (Arrian, pp. 297-299; Sykes, p. 17). بسوس با حرکت به سمت شرق از راه پارت مستقیماً وارد باختر نشد، زیرا می‌دانست اسکندر به دنبال اوست تا انتقام شاه هخامنشی را از او بگیرد. به همین منظور برای جلب حمایت و پشتیبانی سایر قبایل و هم‌چنین نظم و انسجام‌بخشیدن به شاهنشاهی آشفته هخامنشی، اقداماتی انجام داد. بسوس سرداران محلی مانند نبرزن، ساتی برزن و بارسائنتس را با خود همراه کرد و این فکر را در آن‌ها تقویت کرد که در صورتی که کوچک‌ترین غفلتی انجام پذیرد، دشمن خارجی (یعنی اسکندر) بر مملکت‌شان مسلط خواهد شد، لذا باید با هم متفق و متحد شوند تا در مقابل اسکندر ایستادگی کنند. اما مدت کوتاهی نگذشت که آنان هم، همان‌طور که به داریوش خیانت کرده بودند، اردوی او را ترک کردند و به ایالات خود پناه جستند (Arrian, p. 297). بسوس با رسیدن به باختر پادشاهی خود را اعلان کرد و خود را اردشیر چهارم و بنابه روایتی اردشیر پنجم و شاه آسیا خواند (Irwin, p. 327; Badian, p. 327; Arrian, pp. 297-309; tzahos, pp. 17-18). ساتی برزن به آریا (هرات) (Bosworth, p. 6) و بارسائنتس به درانگیانا برگشت. (کهزاد، همان، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ Quintus Curtius, p. 117). دیویدور سیسیلی در این

مورد می‌نویسد: «زمانی که بسوس به باختر رسید، تمامی حاکمان محلی را جمع کرد و طی مهمانی و برگزاری مراسم باده‌گساری خود را شاه نامید و برای خدایان به سبب دادن این برکت و موفقیت قربانی‌های زیادی انجام داد.» (دیویدور سیسیلی، ص ۷۴۶) در این مورد آریان می‌نویسد: «تعدادی از ایرانیان به نزد اسکندر آمدند و به او گزارش دادند که بسوس در باختر لباس پادشاهی به تن کرده و خود را اردشیر شاه، شاه ایران و شاه آسیا نامیده است.» (Arrian, p. 309) کشته‌شدن داریوش سوم موجب شد تا اسکندر از موقعیت به دست آمده به نفع خود استفاده کند. اسکندر به سبب کارهایی چون غارت کردن ثروت‌های اندوخته شده در خزاین ایران، به آتش کشیدن تخت جمشید (مظهر حکومت و دولت هخامنشی) و همچنین به آتش کشیدن کتاب / اوستا، در انظار عمومی چهره‌ای مقبول از خود به جا نگذاشت، به طوری که با این اعمال در نظر ایرانیان شخصی خارجی و غارتگر جلوه کرد. دلیل این مدعا را می‌توان قیام‌های متعدد علیه اسکندر و پذیرش جانشینی بسوس بعد از مرگ داریوش سوم در ایران دانست (Bosworth, p. 6). حال اسکندر می‌توانست با گرفتن انتقام خون پادشاه ایران مشروعیت لازم را از سوی رعایای شاه فقید به دست آورد.

با کشته‌شدن داریوش، مردم ایران بسوس را مقصر اصلی مرگ شاه دانستند و شاید بتوان این امر را علت پیوستن پارس‌ها به اردوی اسکندر دانست. این اقدام موجب شد که اسکندر مقدمات حرکت به شرق را فراهم آورد (Arrian, p. 309). بسوس ابتدا به هیرکانیا (گرگان) و بعد از آن جا به پارت و هریوه عقب نشست (Arrian, p. 309). اسکندر بعد از پایان دادن به غائله هیرکانیا، یکی از شهرهای مهم به نام «زاد را کرت» (Zadarcarta) را مرکز عملیات خود قرار داد. در ادامه این حملات، اقوام تیپوری در کنار ساحل دریای کاسپین مغلوب شدند (کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۴۴؛ پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۴۶۸). اسکندر برای این که سربازانش را در رفتن به شرق مصمم‌تر کند، تمام غنایمی را که آنان در حمله به شهرهای ایران و معابد مذهبی جمع‌آوری کرده بودند، از آنان پس گرفت و آنان را در رفتن به شرق به منظور جمع کردن غنایم بیشتر، تحریک کرد. او از طرف جنوب هندوکش با عبور از شهرهایی چون زرنگ و رخج و همچنین با عبور از کوهستان‌های سهمگین و پرخطر به طرف باختر حرکت کرد (Badian, pp. 44; Robinson, p. 23; Mcdowell, p. 786). بسوس برای این که مانع حرکت اسکندر شود، طرح زمین‌های سوخته و امحای منابع را در دستور کار خود قرار داد. ولی اسکندر

به راحتی توانست با گذشتن از موانع سر راه، شهرهایی چون «پساکا» (Apsaca) و «اورانوس» (Aornus) را به دست آورد (Ramzy, p. 27; tzahos, pp. 19-20; Rwlinson, pp. 38-39) و با تهیه قایق و عبور از رودخانه جیحون به اردوگاه بسوس در طرف راست رودخانه حمله کند (Ramzy, p. 27). نبرزن اولین کسی بود که خود را به اسکندر تسلیم کرد و از اعمال خود اظهار ندامت و پیشمانی کرد و گفت که بسوس او را در این کار اغفال کرده و او به منظور حفظ جان خود با بسوس همکاری کرده است (Quintus Curtius, p. 124). ساتی برزن، والی هرات (آریا)، زمانی که از سرعت حرکت اسکندر آگاهی یافت، وحشت زده شد. او ابتدا به استقبال اسکندر شتافت و به سبب این کار دوباره به مقام خود ابقاء شد (پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۴۷۷) ولی بعد از چندی، سپاهیان مقدونی را در منطقه قتل عام کرده و علیه اسکندر قیام کرد. او با سپاهی در حدود هشت هزار نفر سواره (Rwlinson, p. 39) هرات را ترک کرد (Arrian, p. 311). اسکندر زمانی که از نقشه ساتی برزن آگاهی یافت، در بین راه از رفتن به باختر منصرف شد و به طرف ساتی برزن شتافت تا مانع حرکت او بشود. طی درگیری‌ای که بین اسکندر و ساتی برزن صورت گرفت، تعدادی از سپاهیان ساتی برزن کشته و تعداد دیگری به هنگام فرار اسیر شدند (Arrian, p. 311; Quintus Curtius, p. 129). اسکندر دستور داد تا در این منطقه پایگاهی بنا کنند. این پایگاه را با آراتاکونا (Artacocna) یکی دانسته‌اند. این سازه قلعه‌ای نظامی بود که برای تجهیزات نیروی مقدونی ساخته شده بود. یونانیان منطقه برای زنده نگه داشتن نام اسکندر آن را «اسکندریه»^(۱) خواندند. بعد از فرار ساتی برزن، اسکندر «ارشک» (Arseaces) را جانشین او قرار داد و این شهر بعدها به پایگاهی برای حمله به هند مبدل شد (Quintus Curtius, pp. 51, 52, 53). ایزیدور خاراکی در کتاب چاپارخانه‌های پارتی این شهر را پایتخت قدیم باختریان می‌داند و آن را با هرات یکی دانسته است (Isidore, Charax; p. 31; پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۴۷۸).

وقتی اسکندر از آراتاکونا (هرات) خارج شد و به طرف درانگیانا (سیستان) حرکت کرد، درانگیانا هیچ گونه مقاومتی نکرد (Arrian, p. 311). بارسائنتس، حکمران درانگیانا، از جمله توطئه‌گران بود. او امیدوار بود که با کمک کردن به بسوس، ایجاد موانع بر سر راه اسکندر، و استفاده از جنگ‌های پارتیزانی او را شکست دهد و از این رو به مقام و منصب و ثروتی برسد و رشته امور نظام را به دست آورد. با حمله اسکندر به درانگیانا او مجبور شد شهر را رها کند و به طرف شرق بگریزد. اسکندر از منطقه آراخوسیا (رخج کنونی)

آماده حمله به باختر شد. اما به او خبر دادند که ساتی برزن به آریا (هرات) حمله کرده و در این میان بسوس او را از لحاظ نیروی نظامی کمک می‌کند. هدف بسوس از این کار درگیر کردن اسکندر در دو جبهه و برهم‌زدن تمرکز نیروهای اسکندر در جنگ بود. اسکندر تعدادی از سرداران برجسته سپاهش را برای مقابله با ساتی برزن فرستاد، سردارانی چون: ارته بازیوس (Artabazus)، اریژیوس (Erigyios)، کارانوس (Caranous) با کمک فراتافرن (Phartaphran)، والی «پارتیا»، توانستند با حملات پی‌درپی ساتی برزن را شکست دهند. ساتی برزنس به‌دست اریژیوس کشته شد و سربازان تحت امر او پراکنده شدند (کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۵۱؛ پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۵۰۲). بسوس با شنیدن این خبر تمامی نیروهای خود را برای مقابله با اسکندر آماده کرد تا بتواند سپاه اسکندر را شکست دهد و در این امر سعی کرد که شگرد تدافعی را در پیش گیرد. برای همین منظور جلسه‌ای تشکیل داد، تمام امرای محلی در آن شرکت کرده و طرح و نقشه او را تأیید کردند. بسوس ضمن صحبت گفت: آنچه در تعریف و تمجید سپاهیان اسکندر گفته می‌شود چیزی عبث و بیهوده است و پیشرفت‌های عدیده سپاه مقدونی بیش‌تر به‌سبب بی‌کفایتی و عدم تجربه کافی داریوش سوم در نبرد بوده است (پیرنیا، همان، ج ۲، صص ۱۵۰۸ و ۱۵۰۹). داریوش می‌بایست به‌جای مقابله با مقدونی‌ها جنگ را به تنگه‌ها، کوه‌ها و دره‌ها می‌کشاند و هم‌چنین با استفاده از شیوه غافلگیری، اسکندر را در منطقه زمین‌گیر می‌کرد و از رودها و تنگه‌ها به‌عنوان یک ابزار دفاعی برای حمله استفاده می‌کرد و شرایط را چنان بر اسکندر سخت می‌کرد که امکان بازگشت به عقب و یا حرکت و پیشروی به جلو را به او نمی‌داد. بسوس مقدونی‌ها را ضعیف و خوار شمرد و گفت اگر نقشه او به‌خوبی عملی شود، با نیروی کم می‌تواند بر مقدونی‌ها غلبه کند. او اعتقاد داشت که سپاه باید به «سوگدیانه» (سغد) برود و از رودخانه جیحون به‌عنوان سنگر استفاده کند و سپاهیان اسکندر را در این منطقه زمین‌گیر کند تا کمک‌هایی از ممالک هم‌جوار مثل خوارزمیان، سکاها و داهی‌ها، که با آن‌ها ارتباط داشت، به او برسد (Quintus, Curtius, p. 145؛ کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۵۶). اسکندر پس از شانزده روز راه‌پیمایی سخت و دشوار در دامنه کوه‌های اطراف و صفحات جنوبی، وارد باختر شد. «پساکا» اولین جایی بود که او به آن رسید (Arrian, p. 317). چندروزی سپاه مقدونی در این مکان به استراحت و تجدید قوا پرداخت. بسوس به‌شیوه بیابان‌گردان و صحرائشینان، مثل سکاها، با استفاده از سیاست امحای منابع (Ramzy, p. 27;

سعی کرد دشمن را در خاک خود خسته و در مانده کند. بومیان منطقه انبارهای غله را در زیرزمین پنهان کرده بودند و کسی نمی دانست که این انبارها کجاست. (کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۵۷) امروزه هم این رویه در برخی از مناطق افغانستان وجود دارد که به منظور حفظ منابع غذایی و آب از خطر تهاجم و دزدی و برای مقابله با قحطی و ماندگاری بیش تر مواد غذایی، آن ها را در انبارهای زیرزمینی نگه داری می کنند. (کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۵۷) سپاه اسکندر از پیامد این طرح و سیاست باختریان به خوردن علف و ماهی روی آوردند و حتی مجبور شدند چهارپایان خود را جهت تأمین خوراک ذبح کنند. (کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۵۸) اسکندر توانست شهرهایی چون اورانوس و زراریاسپه را بدون جنگ و خونریزی و کوچک ترین مقاومتی تصرف کند و باقی شهرها یکی پس از دیگری مقاومت شان در هم شکست. اسکندر اورانوس را پایگاه خود قرار داد تا تدارکات حمله به آن طرف جیحون را فراهم کند (Rwlinson, pp. 38-39). در این زمان، ارژیوس یا اریگیوس خبر پیروزی بر ساتی برزنس را به او داد و در این شهر، اسلحه و لباس او را به عنوان نشان پیروزی بر رقیب به اسکندر تقدیم کردند (پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۵۱۱). این امر موجب شد اسکندر برای حمله به آن طرف جیحون مصمم تر شود و تمامی مشکلات و سختی های این راه پرخطر را به جان بخرد. اسکندر به طرف رودخانه حرکت کرد. او می خواست روی این رودخانه پراب پلی احداث کند، ولی شدت آب رودخانه چنان زیاد بود که نمی توانست این کار را عملی کند و در غیر این صورت نیز ادوات، وسایل و ابزار کافی چون چوب را برای ساختن پل نداشت. به همین دلیل از این کار منصرف شد و چاره ای دیگر اندیشید. او دستور داد که چادرهای اردوگاه سربازان را برش بزنند و بدوزند و آن ها را به صورت مشک بزرگ درآورند و درون آن ها را از گاه و ساقه های خشک علف های موجود در منطقه پرکنند (Quintus Curtius, pp. 17-18; Arrian, pp. 323-325). چنان که آمده است، تهیه این مشک و عبور از رودخانه پنج روز طول کشید. قبل از این که سپاه از رودخانه عبور کند، تسالیان (Arrian, p. 325) و مقدونی های زخمی ها را مرخص کردند تا میزان کارایی سپاه مقدونی کاسته نشود. این نیروها در همین منطقه ماندگار شدند و بعدها به عنوان یکی از مدعیان حکومت قیام کردند. اسکندر بعد از آن «ستازانور» (Stazanor) را به جای آرزامس به حکومت آریا (هرات) منصوب کرد (Arrian, p. 325؛ کهزاد، همان، ج ۱، ص ۲۶۰). سپاهیان اسکندر به سبب خشک بودن هوا و عدم وجود آب آشامیدنی و از طرف دیگر اجرای طرح زمین های

سوخته بسوس، برای رسیدن به رودخانه جیحون زحمت زیادی را متحمل شدند^(۲) (Strabo, p. 285). شاید بتوان گفت یکی از کارهای اشتباه بسوس این بود که به جای این که طرف چپ رودخانه جیحون استقرار یابد و کمین کند، طرف راست رودخانه منتهی به شهر باختر را برای این کار انتخاب کرد و از موقعیت به دست آمده به سبب شتابزدگی و عدم تدبیر استفاده صحیح نکرد. سپاه اسکندر به سبب دوری راه و خشکی بیابان‌های منطقه قدرت و توان کافی را برای مقابله با هیچ سپاهی نداشت. بسوس می‌توانست با نیروی تازه نفسش و با استفاده از اصل غافلگیری ضربه نهایی را به آن‌ها وارد کند؛ چراکه سپاهیان اسکندر در این گیرودار سازمان و ترتیب نظامی خود را از دست داده بودند و برعکس، بسوس و سپاهیان با منطقه آشنا و به آب و هوای آن عادت داشتند و آسان‌تر می‌توانستند ضربه کاری را بر سپاه اسکندر وارد کنند. با رسیدن به ساحل چپ رودخانه جیحون، اسکندر دستور داد اردوگاهی بر پا کنند و برای این که سپاهیان پراکنده او بتوانند اردوگاه را پیدا کنند، در مرکز آن آتشی بر پا کردند. این دستور نشان‌دهنده این مسئله است که سپاه اسکندر در این زمان ساختار و ترتیب نظامی نداشته و کاملاً پراکنده بوده و به تدریج در این محل جمع شده بودند، و از طرف دیگر، چنان که در منابع آمده است، اکثراً از تشنگی و خستگی رنج می‌بردند، به طوری که تعداد زیادی از سپاهیان او با رسیدن به کناره‌های رودخانه جیحون و با دیدن آن همه آب، آن چنان از خود بی‌خود شدند که نتوانستند خود را کنترل کنند و از فرط نوشیدن آب تعداد زیادی از آن‌ها مریض شدند و برخی فوت کردند. با بررسی این حادثه، می‌توان دریافت که سیاست اتخاذی بسوس در این برهه از زمان درست نبوده است. شخصی که به طرح‌های نظامی رؤسای پیشین خود انتقاد می‌کرد، در حالی که سپاه اسکندر در این مقطع به این سطح از ضعف و سستی و آشفتگی رسیده بود، سیاست و طرح درستی را برای مقابله با آن‌ها انتخاب نکرد و از روی شتابزدگی یا از ترس و هراس و یا خستگی بیش‌ازحد، دقیقاً همان اشتباهات گذشتگان خود را تکرار کرد. زمانی که بسوس از روی رودخانه جیحون گذشت، دستور داد تمام وسایل حرکت به آن طرف رودخانه را از بین ببرند (Quintus Curtius, pp. 17-18; Arrian, p. 325; Gillian, Catherine, p. 27; Evangellos, tzahos, pp. 19-20; همان، ج ۲، ص ۱۵۱۱). کلیه کلک‌ها، قایق‌ها و ادوات عبور و مرور به دستور بسوس سوزانده شد تا سپاه اسکندر نتواند از رودخانه عبور کند. در این میان بسوس بهترین سرداران و هم‌پیمانان خود را به سبب سوءظن ارتباط

با اسکندر و احتمال خیانت از دم تیغ گذراند و این کار موجب شد تا سایر فرماندهان نسبت به او بی‌اعتماد شوند. این امر نه تنها مانع گرایش فرماندهان به اسکندر و عدم خیانت به او نشد، بلکه آن را تشدید کرد. به طوری که بعدها سرداران او به جهت این که دوباره مورد اتهام قرار نگیرند، به او خیانت کرده و او را دست‌بسته به منظور دریافت هدایای بهتر به اسکندر تحویل دادند. دیویدور سیسیلی درباره قضیه شورا می‌نویسد:

باگودرس (Bagodaras) که اهل ماد بود در مجلس شورا به طرح بسوس ایراد گرفت و از او خواست تا این کار را نکند. او گفت: جنگ با اسکندر کاری عبث و بیهوده است و هر قدر بسوس تند برود، اسکندر تندتر از او حرکت خواهد کرد. پس بهتر است، برود و تسلیم شود، شاید تاجی را که از دست فاتح می‌گیرد، بهتر بتواند حفظ کند. بسوس از این سخنان باگودرس عصبانی شد و قمه خود را کشید تا به او حمله کند. ولی در این احوال یکی از حاضران دست بسوس را گرفت و غوغایی روی داد. باگودرس از فرصت استفاده کرد و گریخت و نزد اسکندر رفت و اطلاعات لازم را به او رساند (دیویدور سیسیلی، ص ۷۴۶؛ پیرنیا، همان، ج ۲، ص ۱۵۰۹).

دستگیری بسوس

باگودرس به اسکندر اطلاع داد که بسوس در مقابل او با تجهیزات کافی ظاهر خواهد شد. او با هفت‌هزار سوار باختری و غیره تمامی مناطق بین پاراپامیزاد و از آن جا تا کناره‌های رود جیحون را ویران خواهد کرد. اسکندر با حمله توانست سمرقند، مرکز حکومت سغدیان، را تصرف کند (Evangellos, Badia, pp. 166-182; Arrian, p. 327; tzahos, p. 19-20; همان، ج ۱، صص ۲۰-۲۶۱) و موفقیت‌هایی در منطقه به دست آورد. این امر موجب شد که بسوس دچار یأس و ناامیدی شود و در میان سپاهیان، امرای محلی و سرداران او تفرقه افتد. آنان از این موفقیت احساس خطر کردند و بسوس را تنها گذاشتند (Arrian, p. 327; Ramzy, p. 27). آریان در این خصوص می‌نویسد:

«درحالی که اسکندر تلاش می‌کرد تا زودتر به بسوس برسد، چابک‌سواران از طرف داتافرن (Datafren) از راه رسیدند و خبر دادند که آن‌ها بسوس را دستگیر کرده و منتظرند تا اسکندر آهنگ خود را کندتر کند. اسکندر، بطلمیوس، پسر «لاگوس» (Lagos)، را با سه دسته سواره‌نظام، کماندار و پیاده‌نظام فرستاد تا این کار را به انجام رسانند». کنت کورثیوس می‌نویسد: اسکندر این راه چهار روزه را دو روزه طی کرد. «سپیتمان» (Spitamenes) و داتافرن در آغاز در تسلیم بسوس تردید داشتند، اما

سرانجام تصمیم گرفتند او را غل و زنجیر کنند و به اسکندر تحویل دهند (Arrian, p. 327; Ramzy, p. 28). اسکندر به سپیتمان پیغام داد بسوس را برهنه با ریشمانی در طرف راست راهی که قوای اسکندر باید می‌پیمودند، به محلی بیندند (Quintus Curtius, p. 181; Arrian, p. 327; Curtius, p. 181; همان، همان، ج ۲، ص ۱۵۱۴).

مرگ بسوس

اسکندر که در گردونه‌ای از آن محل می‌گذشت، به بسوس گفت: آیا تو به پادشاه، دوست و ولی‌نعمت خود خیانت کرده و او را در زنجیر مقید ساخته بودی؟ بسوس در پاسخ گفت: این کار را با هدف انجام ندادم، بلکه عقیده تمام کسانی بود که همراه من بودند. بعد بسوس را به باختر بردند تا در آن‌جا اعدام شود (Romy, p. 18). کسانی که بسوس را گرفتند و تحویل اسکندر دادند، هدایای ارزشمندی دریافت کردند (زرین‌کوب، همان، ص ۲۳۰). اسکندر دستور داد تا اعدام بسوس با کمی تأخیر انجام گیرد. او می‌خواست بسوس را دقیقاً در جایی بکشند که داریوش به قتل رسیده بود (Quintus Curtius, p. 177). کنت کورثیوس می‌نویسد: سپیتمان بسوس را برهنه و در غل و زنجیر در منطقه‌ای به نام تانایس (Tanais) نزد اسکندر آورد. (Quintus Curtius, P. 174; همان، همان، ج ۲، ص ۱۵۱۶) اسکندر به بسوس گفت: «کدام حیوان هر زهر خود را در دل تو ریخت که تو جسارت کرده‌ای پادشاهی را که ولی‌نعمت تو بود، بگیری و در زنجیر کنی و بعد او را بکشی؟» (Quintus Curtius, p. 175; Arrian, p. 327) سپس به اگزاترس (oxathres)، برادر شاه، دستور داد که یکی از نگهبانانش را نزد او بفرستد تا بسوس را تحویل بگیرد. اسکندر، بعد از عبور از محلی که داریوش در آن‌جا به قتل رسیده بود، دستور داد گوش و بینی بسوس را ببرند و سپس از پارس‌ها و دوست‌داران شاه خواست چنان با نوک نیزه و شمشیر و خنجر خودشان تن او را سوراخ کنند که پرنده‌ها نتوانند به آن نوک بزنند. (همان، همان، ج ۲، ص ۱۵۱۶) پلوتارک در کتاب *حیات مردان نامی* می‌نویسد: «بعد از این که بسوس دستگیر شد، اسکندر دستور داد تا بینی و گوش او را بریده و با خود ببرند، و چون به همدان رسیدند، در آن‌جا او را اعدام کنند.» (Robinson, Vol. 53, p. 355; Irwin, p. 433-; Robinson, Vol. 56, p. 169) Bosworth, p. 13) برخی نیز آورده‌اند که اسکندر دستور داد که دست‌ها و پاهای بسوس را به درخت‌هایی که از قبل خم شده بودند، بیندند و آن‌ها را رها کنند تا تمام

جوارح همراه با درختان خمیده بشکنند. دستور اسکندر اجرا شد. جوارح بسوس از هم جدا شدند و بسوس در همان دم جان سپرد (Arrian, p. 327- 329؛ پلوتارک، ج ۳، ص ۴۶۵).

نتیجه

عواملی همچون ضعف و سستی در ساختار اجتماعی، عدم استفاده از نیروهای تحت فرمان، ضعف و سستی در ساختار اقتصادی، بی‌اعتمادی مردم نسبت به حاکمان، نارضایتی ایالات تحت تابعیت، فرسودگی ساختار نظامی، توطئه و دسیسه در دربار، بی‌اعتمادی و ریا، آشفتگی در ساختار سیاسی، عدم استفاده از موقعیت زمانی و مکانی، پیشینه قیام در منطقه باختر و غیره موجب شد تا بسوس، حکمران باختر، بعد از مدتی به مدارج بالای حکومتی و سلطنتی دست یابد، ولی به سبب سوءاستفاده از اعتماد دیگران، متکی شدن بیش از حد به سپاه، بی‌اعتمادی در میان طرفداران، برخورد خشن با دوستان و زبردستان، دسیسه، توطئه، خیانت، عوام‌فریبی، آزمایش نکردن دوستان و نزدیکان در شرایط سخت، ارزش‌نهادن به افراد، تعصبات بی‌جا، کینه‌ورزی و غیره گرفتار سرنوشت بدی شد. شاهزاده هخامنشی که می‌توانست با اعتماد به زبردستان و حمایت از آنان در شرایط سخت، شاهنشاهی هخامنشی را در این برهه حساس به دست بگیرد و کشور را از ورطه سقوط نجات دهد، اشتباهاتی مرتکب شد و این امر موجب شد نتواند در مقابل اسکندر ایستادگی کند و به دستور او و به دست بردار شاه در مکانی که داریوش سوم به قتل رسیده بود، کشته شود. با بررسی‌هایی که انجام شده نمی‌توان پذیرفت که بسوس در آن جایگاهی قرار داشته است که بتواند ایران غرق در فساد را رهایی دهد، از طرفی همسایگان ایران هرگز نمی‌خواستند حکومتی مقتدر، مثل شاهان پیشین هخامنشی، در این محدوده جغرافیای وجود داشته باشد و استقلال و حاکمیت آنان تحت‌الاشعاع آن قرار گیرد. این عوامل در کنار فضای بی‌اعتمادی، ضعف و سستی در حاکمیت ایران و همچنین عدم تجربه در سیاست خارجی و برقراری روابط با سایر حکومت‌ها، سبب شد که بسوس، که حاکمی محلی بود، نتواند بیش از دو دهه در مشرق (باختر) ایران حکومت کند و گرفتار سرنوشتی شد که برای او رقم خورده بود.

پی‌نوشت

۱. این شهر یکی از مراکز عمده تجارت در آسیای مرکزی بوده است.
۲. بنا بر گزارش آریان، در بهار آب رودخانه جیحون یک لایه روغن یا نفت روی سطح خود دارد. سرپر سی سایکس در این مورد می‌نویسد: اسکندر بسوس را دنبال کرد و از جیحون گذشت، محلی که از رود گذشته بود احتمال «کیلیف» است. این منطقه نسبت به سایر مناطق از عمق کمتری دارد و می‌توانسته به راحتی از آن عبور کند. استرابون در مورد لایه های روغن روی آب رودخانه جیحون می‌نویسد: در این منطقه منابع نفتی وجود داشته است که در نتیجه حفاری و کندوکاو سربازان بر زمین جاری شده و از طریق آب‌های محلی وارد جیحون شده است. (Strabo, p.285)

منابع

بریان، پیر، (۱۳۷۹)، *تاریخ امپراتوری هخامنشی*، ترجمه مهدی سمسار، تهران، زریاب، ج ۲، چ ۲.
بنگسون، هرمان، (۱۳۷۶)، *یونانیان و پارسیان*، ترجمه تیمور قادری، تهران، فکر روز.
پلوتارک، (۱۳۷۹)، *حیات مردان نامی*، ترجمه رضا مشایخی، تهران، ققنوس، ج ۳.
پیرنیا، حسن، (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*، تهران، افسون، چ ۱۴، ج ۲.
دیویدور سیسیلی، (۱۳۸۴)، *ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی*، ترجمه حمید بی‌کس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران، جامی.
کهزاد، احمدعلی، (۱۳۸۴)، *تاریخ افغانستان*، کابل، میوند، ج ۱.
ویسپوهر، یوزف، (۱۳۷۷)، *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.

Arrian, Anabasis, (1967), *Alexander*, translation, by E. Iliff Robson. B. D, London, HeineMann LTD.

Arrian. (1958), *The life of Alexander the Great*, translated by Aubrey de Selincourts, Pengun books.

Badian, E., (1960), *Transactions and Proceedings of the American Philological Association*, The Johns Hopkins University Press, Vol. 91.

Badian, E. (Nov., 1958), "The Eunuch Bagoas", Cambridge University Press on behalf of The Classical Association The Classical Quarterly, New Series, Vol. 8, No. 3/4.

Badian, Ernes, (1965), *the administration of the Empire Greece and Rome*. 2d. 12noz.

Badian, E. (1985), "Alexander in Iran in the Cambridge", *History of Iran*, vol2, Ilya Gershevitch, ed, Cambridge. Cambridge University Press.

Badian, E. (2000), "Darius III", Department of the Classics, Harvard University, *Harvard Studies in Classical Philology*, Vol. 100.

Bosworth, A.B., (1980), "Alexander and the Iranians The Society for the Promotion of Hellenic Studies", *The Journal of Hellenic Studies*, Vol. 100, Centenary Issue.

Bosworth, A.B., (Apr, 1983), "History and Rhetoric in Curtius Rufus", The University of Chicago Press, *Classical Philology*, Vol. 78, No. 2.

Comeron, A., petrie, (2007), *History Epigraphy and authority*. Achaendvid and indigenous contaral in Pakistan in the, I. London, Department, of archaeology, university, Cambridge.

Faster, Nicholas, ED. (2005), *The Persian of Alexander the Great from 330*. Louisiana State University.

Griffith, G. T. (1947), "Alexander's Generalship at Gaugamela The Society for the Promotion of Hellenic Studies", *The Journal of Hellenic Studies*, Vol. 67.

Herry, Francis, (1899), *A History of Russian Turkestan and the center Asian khanates from the Erliest Time the Hear of Asia*, translted Skrine and Edward Denisen ross, London, mathuen.

Irwin, John T. (Spring, 1993), "The False Artaxerxes, Borges and the Dream of Chess The Johns Hopkins University Press", *New Literary History*, Vol. 24, No. 2, Reconsiderations.

Isidore, Charax, (1914), *Parthian Stations*, Translation By Wilfred. H . Schoff, London. Ares publishers.

Keant, Roland, G. ,(1953) ,*Old Persian*, Grammar. Texts. Lexicon. New Haven, American Oriental Society.

Leriche, peter ,(1990), "Bactria", Ehsan, Yarshater, *Encycolopaidia Iranica*, London & New York, Routledeg, Keganpaul, vol III(3).

Lonsdale, David.J.,(2007), *Alexander The Great lessons in strategy*, London, Routlege.

Mauriac, Henry M. de (Jan., 1949), "Alexander the Great and the Politics of Homonoia", University of Pennsylvaniam Press, *Journal of the History of Ideas*, Vol. 10, No. 1.

Mcdowell, Robert. H.,(Jul., 1939), "The Indo-Parthian Frontier", The University of Chicago Press on behalf of the American Historical Association, *The American Historical Review*, Vol. 44, No. 4.

Olbrycht, M.j., (2001), *The origins of the Arsacid Parthian cavalry*, Poland.

Quintu Curtius, (1976), *Histrory of Alexander*, Johan.C.Rolf, London, Massachusetted, Harvard University Littd.

Ramsey, Gillian, Catherine.(2005), *Kingship in Hellenistic Bactria*, Victoria, Univesity Victoria.

Robinson, C. A. ,(1930), "When did Alexander Reach the Hindu Kush?" The Johns Hopkins University Press, *The American Journal of Philology*, Vol. 51, No. 1.

Robinson, C. A.,(Jul., 1952), "Alexander's Brutality", Archaeological Institute of America, *American Journal of Archaeology*, Vol. 56, No. 3.

Robinson, B.A.,(1932),"Two Notes on the History of Alexander the Great", The Johns Hopkins University Press Stable, *The American Journal of Philology*, Vol. 53, No. 4.

Romy Kristin,M. ,(2004), *The Forgatten Realm of Alexander America*, A publication of the Archological institute of America.

Rwlinson, H.G. ,(1969), *Bactria*, The history of Forgatten Empire, NewYork, A.M.S.Press.

sharp, Norman.Ralph, (1964), *The in scriptions in Old-Persian cuneiforme the achaemeninem perrs*, shiraz pahlavi university.

Stahl, F. v.,(Oct., 1924), "Notes on the March of Alexander the Great from Ecbatana to Hyrcania ",Blackwell Publishing on behalf of The Royal Geographical Society (with the Institute of British Geographers), *The Geographical Journal*, Vol. 64, No. 4.

Strabo, (1854), *geography strabo*, Translated H.C.Hamilton .Esq.london. Henry. G.Bohn. vol.II.

Strabo, (1961), *the geography of Strabo*, Hracc Eonard jones, London, William heine manna.

Sykes, P. M. ,(Jan., 1911), "A Sixth Journey in Persia", Blackwell Publishing on behalf of The Royal Geographical Society (with the Institute of British Geographers), *The Geographical Journal*, Vol. 37, No.1.

Weiskopf, Michael ,(1990), "Bessus", Ehsan Yarshater, *Encycolopaidia Iranica*, London, NewYork, Routledeg, Keganpaul, Vol IV(4).